

مارتین ایندیک و طرح‌های صهیونیستی برای منطقه

گفتگو با مارتین ایندیک

منبع: هآرتص ۲۸ / ۸ / ۲۰۰۶

مترجم: علی عباسی

مارتین ایندیک از جمله شخصیت‌های مهم یهودی از حزب دموکرات است که برای اولین بار به عنوان یک سفیر به فلسطین اشغالی اعزام شد و باز هم برای اولین بار بود که در دو دوره متناوب در این سمت فعالیت نمود.

وی پیش از آن از معاونان وزارت امور خارجه امریکا در امور خاورمیانه بود و این سمت را پس از فعالیت‌های متعدد خود به عنوان یک شخصیت غیر دولتی در مؤسسات علمی و پس از اقامت و دریافت تابعیت امریکایی به دست آورد. او یک یهودی صهیونیست استرالیایی است که حتی در یک دوره در رژیم صهیونیستی مشاور دولتمردان آن بوده است.

سرسپردگی مارتین ایندیک به آرمان صهیونیسم و دشمنی با جمهوری اسلامی تا آن حد است که وی را طراح تمام رفتارها و سیاست‌های امریکا در منطقه علیه ایران و منافع کشورهای منطقه می‌دانند. از جمله معروف است که سیاست مهار دوگانه کاخ سفید در زمان کلینتون توسط وی و همفکرانش طراحی شده است.

سفارت متناوب وی در دو دوره در فلسطین اشغالی حرف و حدیث‌های متعددی را در محافل سیاسی برانگیخت و در یک مورد وی به جاسوسی برای اسرائیل نیز متهم شد؛ چرا که بسیاری از اسرار محرمانه وزارت امور خارجه امریکا را به راحتی در اختیار مقامات رژیم صهیونیستی می‌گذاشت.

با پیروزی دموکرات‌ها در مجالس نمایندگی و سنا پیش‌بینی می‌شود که مخالفت‌های امریکا با اهداف نظام مقدس اسلامی در ایران تغییر شکلی محسوس بیابد، در عین اینکه در اصل دشمنی‌ها تفاوتی حاصل نخواهد شد، تهدیدات نظامی علیه ایران در زمان جمهوری خواهان به شکلی جدیدتر از سوی دموکرات‌ها مطرح خواهد شد و امثال مارتین ایندیک یهودی یکی از طراحان اصلی این دشمنی با ایران خواهند بود که هم‌اکنون مصاحبه وی پیرامون سوریه، حزب‌الله و مسائل منطقه و شاید سیاست مهاری دیگر، از ایده‌های وی باشد.



مارتین ایندیک ۲۵ سال پیش به لابی امریکا و اسرائیل «ایپاک» وارد شد. سفیر سابق امریکا بیشتر وقت خود را در مسائل خاورمیانه و درگیری اعراب و اسرائیل گذاشته است. او در واشنگتن مرکز بررسی‌های خاورمیانه را بنیانگذاری کرد و همچنین پست‌های بالایی در وزارت امور خارجه امریکا و شورای عالی امنیت ملی بر عهده گرفت. در دوره هشت ساله ریاست جمهوری کلینتون، یکی از اعضای گروه صلح بود. او همچنین اولین سفیر یهودی در اسرائیل بود که در یک اقدام عجیب مجدداً در سال ۱۹۹۹ م به این منصب بازگردانده شد.

او آشنایی کاملی با سیاست‌های اسرائیل دارد و در زندگی شغلی‌اش همواره مورد انتقادات شدید دو گروه سیاسی (راست‌گرا و چپ‌گرا) اسرائیل بوده است. در دهه ۸۰ به خاطر کمک به ناکامی برنامه‌های صلح - که توسط نخست‌وزیر وقت شیمون پرز مطرح شده بود - «راست‌گرا» لقب گرفت، در حالی که در دهه ۹۰، به خاطر طرح قضیه اسلو و تأیید بازگرداندن مناطق فلسطینی‌نشین «چپ‌گرا» نامیده شد.



او هم‌اکنون رئیس مرکز سیاسی سابان در امور خاورمیانه است که در واشنگتن در همسایگی مرکز معروف بروکینگز قرار دارد و منتظر است که در صورت پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ م فرصت دیگری جهت تلاش برای

ایجاد امنیت جدید در جهان به دست آورد. البته خود مارتین به صراحت این موضوع را مطرح نمی‌کند.

وی هم‌اکنون سخنرانی‌هایی در استرالیا دارد. او از سوی مرکز سیاسی بین‌المللی «لوای» [لوئی] - که «فرانک لوای» میلیاردر یهودی و استرالیایی آن را تأسیس کرده و روابط دوستانه‌ای با مارتین دارد - به این سخنرانی‌ها دعوت شده است. او در این سخنرانی‌ها که هفته قبل در سیدنی انجام داده تحلیل‌های بسیار خوش‌بینانه‌ای از پیامدهای استراتژیک جنگ اخیر لبنان داشت. وی معتقد است:

حزب‌الله توانست این زمینه فکری را ایجاد کند که پیروز جنگ است در حالی که اسرائیل اگر این بازی سیاسی را به نحو احسن اداره کند، می‌تواند این موضع را به یک گام بلند و مثبت در روابطش با کشورهای عربی تبدیل کند.

❖ *بالاخره چه کسی در این جنگ پیروز شد؟*

به نظر من هنوز نمی‌توان نظر قطعی در این رابطه داد ... عملکرد حزب‌الله از نظر نظامی خوب

بود، او توانست جلوی نیروهای اسرائیلی را بگیرد. حتی اگر فرض کنیم که در نهایت متحمل شکست شد، اثری که در صحنه بین‌المللی گذاشت، ضرباتی را به اسرائیل وارد کرد که کمتر از خسارت‌های حزب‌الله نبود، در کل دستاوردهای حزب‌الله در این جنگ بهتر از اسرائیل بود. هنگامی که رئیس ستاد مشترک ارتش می‌گوید که اسرائیل هم در این جنگ به امتیازاتی

دست یافت، فقط یک سخن امیدوارکننده نیست، در مقایسه این موضع‌گیری با سخنان کارل فون کلوویتز^۱ به این نتیجه می‌رسیم که سؤال مطرح شده این است که چه کسی می‌تواند نتایج این جنگ را به برتری سیاسی خودش تبدیل کند. از این نظر اندکی احساس خوش‌بینی می‌کنم.

اول: از این نظر که جنگ لبنان، اعراب سنی را متوجه خطر شیعه نمود که سلطه خود را از ایران و عراق آغاز کرد و حتی اقلیت علوی سوریه را نیز در برگرفت و اکنون در لبنان به

حزب‌الله رسیده است. این موضوع باعث ایجاد منافع مشترک جهان تسنن و اسرائیل شده است که نکات مهمی را در بر دارد. مخصوصاً اینکه اکنون مصر و اردن و عربستان با سوریه درگیر شده‌اند. این درگیری به علت تصمیم مجدد برای ایجاد صلحی است که توسط پادشاه عربستان مطرح شده و شرایطی نیز برای آن قرار داده است. از جمله این شرایط به رسمیت

۱. کارل فون کلوویتز، (۱۷۸۰ - ۱۸۳۱ م)، افسری آلمانی بود. او از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جنگ به شمار می‌رود. وی در سی سال آخر عمرش مدیر دانشکده جنگ در برلین بود. او در کتابش به نام *Vom kriege* که در جنگ سال ۱۸۳۳ م نوشت و بعد از مرگش چاپ شد، تعریف کلاسیکی از روابط جنگ و سیاست ارائه داده است که همچنان به اعتبار خود باقی است: جنگ ادامه سیاست است که به شکل دیگری صورت می‌گیرد.

شناختن اسرائیل و همکاری با اوست. از سوی دیگر می‌بینیم که نخست‌وزیر سنی لبنان با وجود اینکه رسانه‌های جمعی را به گردش در ویرانه‌های جنوب لبنان دعوت می‌کند و اسرائیل را به جنایات جنگی محکوم می‌نماید، در همان حال به اسرائیل چراغ سبز نشان می‌دهد یا به عبارتی شاخه زیتون^۱ در دست دارد.

ما همچنین باید از حرکت سنی حماس در مناطق فلسطین حمایت کنیم؛ چرا که آنها قصد ندارند تحت سیطره جنبش خارجی حماس در سوریه باشند و ایران آنها را اداره کند. به هر حال باید منتظر بمانیم و ببینیم چه پیش می‌آید... البته در این شرایط اگر حکومت وحدت ملی فلسطین به ابومازن، رئیس [حکومت خودگران] فلسطین، اجازه مذاکره با

امروز اسرائیل یک شریک مورد اعتماد دارد و آن ابومازن است، ولی او نیز از قدرت مطلوب برخوردار نیست. اسرائیل باید به او کمک کند تا جایگاهش را به دست آورد، همان‌گونه که در داخل حکومت لبنان نیز شرکای احتمالی داریم.

اسرائیل را بدهد نیز جای شگفتی نیست.

دوم: این جنگ به همان شدت در غرب نیز وضعیت قرمز پیش آورد؛ چرا که غرب از تسلط ایران بر خاورمیانه وحشت دارد و اولین محک این وحشت می‌تواند در عکس‌العمل جامعه بین‌الملل به پاسخ منفی احتمالی به مصوبه شورای امنیت درباره غنی‌سازی اورانیوم باشد. به نظر می‌رسد پاسخ ایران، پاسخ منفی مشروط باشد اما هیچ‌گاه پاسخ مثبت مشروط نخواهد بود. در این صورت یک عکس‌العمل بین‌المللی شدید می‌تواند دستاورد استراتژیک خوبی برای اسرائیل باشد.

۱. در سخنرانی مشهور یاسر عرفات در سازمان ملل، در سال ۱۹۷۴ م، وی شاخه زیتون را با دستانش بالا برد و گفت: من در یک دستم شاخه زیتون و در دست دیگرم تفنگ دارم، نگذارید که شاخه زیتون از دستم بیفتد. [کتابی تحت عنوان تفنگ و شاخه زیتون نیز توسط دیوید هرست بعدها منتشر شد که در ایران نیز توسط نشر بنیاد ترجمه و چاپ گردید].

سوم: به نظر من جنگ به منزله نقطه امیدی برای اسرائیل است. بعد از اشتباهی که ارتش در حمله به لبنان و فشار به انتفاضه فلسطین انجام داد، اکنون به بازسازی مجدد نیروهای خود اقدام نموده که این یک نقطه مثبت است. آخرین باری که چنین اتفاقی افتاد در جنگ روز مغفرت [یوم کیپور] (جنگ سال ۷۳) بود که اسرائیل به علت سهل‌انگاری ضربه سختی در آن خورد. البته درست است که این بار این موضوع برای اسرائیل گران تمام شد اما آن قدر هم سخت و بی‌نتیجه نبود.

چهارم: اگر اسرائیل به این نتیجه برسد که تصمیمات یک‌جانبه همیشه مشکل‌زاست، دستاورد مهمی برای او به شمار می‌رود. ولی اگر به این نتیجه برسد که بازپس دادن

سرزمین‌های اشغالی برای او خطرناک است اشتباه بزرگ‌تری مرتکب شده است. درسی که اسرائیل از این حوادث می‌گیرد باید این باشد که این عقب‌نشینی در آینده به نفع دولت مسئول و همیشگی آنهاست. نظریه عقب‌نشینی از کرانه باختری و ساخت دیوار حائل از ابتدا نشانه کوتاهی (قصور) مسئولین بود. همان‌طور که در غزه نیز این حرکت به اشتباه صورت گرفت. سیاست تصمیم‌گیری یک‌جانبه همیشه نتایج منفی بسیاری به دنبال دارد. این سیاست به تندروها اجازه می‌دهد که بگویند در جنگ پیروز شده‌اند و به تروریست‌ها نیز امکان می‌دهد که خلأ به وجود آمده را پر کنند و سپس به اسرائیل حمله نمایند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دیوار حائل راه حل مناسبی نیست، چرا که به وسیله موشک‌ها و تونل زدن به راحتی می‌توان از آن گذشت. درست است که این دیوار مقداری از امنیت کشور را تأمین و تروریست‌های انتحاری را مهار می‌کند ولی راه‌های بهتری نیز برای این قضیه

جنگ لبنان، اعراب سنی را متوجه خطر شیعه نمود که سلطه خود را از ایران و عراق آغاز کرد و حتی اقلیت علوی سوریه را نیز در بر گرفت و اکنون در لبنان به حزب‌الله رسیده است. این موضوع باعث ایجاد منافع مشترک جهان تسنن و اسرائیل شده است که نکات مهمی را در بر دارد.

درد. این سیاست به تندروها اجازه می‌دهد که بگویند در جنگ پیروز شده‌اند و به تروریست‌ها نیز امکان می‌دهد که خلأ به وجود آمده را پر کنند و سپس به اسرائیل حمله نمایند.

ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دیوار حائل راه حل مناسبی نیست، چرا که به وسیله موشک‌ها و تونل زدن به راحتی می‌توان از آن گذشت. درست است که این دیوار مقداری از امنیت کشور را تأمین و تروریست‌های انتحاری را مهار می‌کند ولی راه‌های بهتری نیز برای این قضیه

وجود دارد. اسرائیل باید در مرزهایش امنیت ایجاد کند و هر دو طرف در مرزها باید مراقب این امنیت باشند.

❖ در پاسخ این سؤال اسرائیلی‌ها می‌گویند که در این رابطه تلاش کرده‌اند اما موفق نبودند، نظر شما چیست؟

بله درست است، ولی گاهی اوقات هم این تلاش‌ها نتیجه دارد، به عنوان مثال در رابطه با مصر و اردن. مثلاً: یاسر عرفات، سنت‌گرا بود و شریک خوب و معتمد برای اسرائیل به شمار نمی‌آمد. اما امروز اسرائیل یک شریک مورد اعتماد دارد و آن ابومازن است، ولی او نیز از قدرت مطلوب برخوردار نیست. اسرائیل باید به او کمک کند تا جایگاهش را به دست آورد، همان‌گونه که در داخل حکومت لبنان نیز شرکای احتمالی داریم. وقتی که وزیر دفاع لبنان می‌گوید: «هر کسی که موشک به خاک اسرائیل شلیک کند خائن است»، این سخن خوبی است ولی متأسفانه قدرت اجرای آن را ندارد. پس اسرائیل باید تمام تلاش خود را برای حمایت دولت لبنان انجام دهد.

❖ به نظر شما آیا آتش‌بس در لبنان ادامه می‌یابد؟

صحبت درباره تأثیر جنگ بر حزب‌الله دشوار است، چرا که آنها تأثیر عملیات نظامی بر خودشان را مخفی نگه داشته‌اند. شاید همان‌طور که حماس وقتی دید نمی‌تواند مثل قبل به کارش ادامه دهد پیشنهاد صلح داد، منافع حزب‌الله نیز در حال حاضر در آتش‌بس باشد. از طرفی حزب‌الله هم‌اکنون بر بازسازی مناطق آسیب‌دیده همت گماشته و کشتار را رها کرده است و از سرگیری جنگ می‌تواند خسارت‌های زیادی برای او در پی داشته باشد.

❖ این به این معنی است که اسرائیل در بمباران شهرک‌ها و زیرساخت‌های لبنان به شکل صحیح رفتار کرده است؟

اولاً هنوز مشخص نیست که این کار رفتار خوبی بود یا نه، ثانیاً این موضوع آسیب‌های خوبی به شهروندان هر دو طرف وارد کرد، با این حال بعید نیست که لبنانی‌ها به این نتیجه برسند که بی‌مسئولیتی حزب‌الله باعث شد دیگران تاوان اشتباهات او را بپردازند، حزب‌الله در

لبنان یک دولت جدید را در میان دولت به وجود آورده است که باعث شد خانه‌های شیعیان نابود شود.

این موضوع ابهامات زیادی برای مردم ایجاد کرده و علت اینکه حزب‌الله هم اکنون اموال زیادی را صرف آبادانی لبنان می‌کند نیز همین موضوع است، از طرف دیگر اسرائیل هم سعی می‌کند تا از مسلح شدن مجدد حزب‌الله جلوگیری کند. ولی هر عملیات نظامی می‌تواند پاسخ حزب‌الله را به همراه داشته باشد. همین موضوع باعث شده مردم اسرائیل خواستار برخورداری از نعمت آرامش باشند، بنابراین ایجاد درگیری مجدد می‌تواند بحران بی‌اعتمادی مردم را به نظام پررنگ‌تر کند.

به نظر من، در حال حاضر منافع دو طرف ایجاب می‌کند که صلح را بپذیرند و به آن پایبند باشند. البته مطمئن نیستم که این وضعیت زیاد طول بکشد. گذر زمان نشان می‌دهد که کدام گروه می‌تواند اعتماد مردم را به خود جلب کند؟ حزب‌الله یا حکومت لبنان؟

در زمینه برخورد احتمالی ایران با جامعه بین‌الملل، اسرائیل باید چه رفتاری با سوریه - که دومین تأیید کننده حزب‌الله است - داشته باشد، آیا همان‌طور که اکنون در محافل اسرائیل مطرح می‌شود، باید با آنها دست دوستی بدهیم؟

در دوره هشت ساله ریاست جمهوری کلینتون، من به عنوان یک شخصیت عادی در گفتگوهای صلح که بین اسرائیل و سوریه تشکیل می‌شد حضور داشتم. در آن موقع من این موضوع را مطرح کردم که امریکا باید گزینه صلح بین اسرائیل و سوریه را در پیش گیرد؛ چرا که منافع استراتژیک مسلمی برای

اسرائیل باید همیشه به ادامه گفتگوهای صلح اهمیت بدهد اما به علت مسائل استراتژیک به نظر من صلح با سوریه در وضع کنونی اشتباه است.

ما داشت: اول اینکه سوریه از ایران جدا می‌شد و از سوی دیگر از طریق پانزده هزار سربازی که در آن زمان در لبنان داشت می‌توانست حزب‌الله را خلع سلاح کند. از طرفی می‌توانست بر

فلسطین فشار بیاورد تا از بن بست ایجاد روابط با اسرائیل خارج شوند، در آن موقع صلح با سوریه این ویژگی‌ها را داشت.

ولی اکنون من موافق صلح با سوریه نیستم، درست است که در حال حاضر چیزی مانع ادامه گفتگوهای صلح با سوریه نیست و اسرائیل باید همیشه به ادامه گفتگوهای صلح اهمیت دهد اما به علت مسائل استراتژیک به نظر من صلح با سوریه در وضع کنونی اشتباه است، مهم‌ترین علت آن هم این است که در این زمان اسرائیل و اعراب سنی منافع مشترک دارند و آن هم در این موضوع است که حاکمیت در سوریه در دست اقلیت غیر سنی است و مخالفان دولت سنی هستند. البته منظور من فقط اخوان المسلمین نیست.

بشار اسد بر خلاف پدرش خیلی به حزب‌الله وابسته است، حافظ اسد حزب‌الله را فقط برای تحقق اهداف تاکتیکی‌اش در ایجاد فشار به اسرائیل برای گفتگو در زمینه بلندی‌های جولان نیاز داشت، اما بشار حزب‌الله را برای حفظ منافع ملی سوریه در لبنان می‌خواهد. مخصوصاً الان که نیروهای سوریه از لبنان خارج شده‌اند، بنابراین به علت سرکوب پیشرفت اسرائیل به سوی دمشق از طرف لبنان، سوریه اقدام به تقویت حزب‌الله نموده است و البته در این زمینه

اسرائیل باید سعی کند با دولت لبنان همکاری داشته باشد، چرا که این دولت دشمن سوریه است و به نظر می‌رسد خواهان گفتگو با اسرائیل و بازگشت مجدد به پیمان آتش‌بس که در سال ۱۹۴۹ م بین دو کشور امضا شده، باشد، این مواضع برگرفته از سخنانی است که نخست‌وزیر لبنان در روزهای اخیر به صراحت ابراز داشته است.

دستاوردهایی نیز داشته است که از آنها راضی است.

از سوی دیگر به خاطر منافع استراتژیک سوریه، ایران هم‌پیمان او به شمار می‌آید و از نظر من جدا کردن این دو کشور در اوضاع کنونی محال است. گفتگو با بشار اسد نیز به منزله دعوت مجدد در لبنان است، در حالی که هدف از این مذاکرات این است که سوریه را وادار به

تسلط بر حزب‌الله کند. بنابراین، ایجاد صلح با سوریه در اوضاع کنونی اشتباه است.

اسرائیل باید سعی کند با دولت لبنان همکاری داشته باشد، چرا که این دولت دشمن سوریه است و به نظر می‌رسد خواهان گفتگو با اسرائیل و بازگشت مجدد به پیمان آتش‌بس که در سال ۱۹۴۹ م بین دو کشور امضا شده، باشد، این مواضع برگرفته از سخنانی است که نخست‌وزیر لبنان در روزهای اخیر به صراحت ابراز داشته است.



در این میان مسأله فلسطین نیز وجود دارد که پیدا کردن راه حلی برای آن به تشکیل دولت کنونی اسرائیل منجر گردید. جایگاهی که هم‌اکنون دولت اسرائیل در میان مردم به دست آورده به خاطر مسائل فلسطین و عقب‌نشینی از کرانه باختری (طرح جمعیت که از شعارهای انتخاباتی ادارات بود) است که البته دلایل خوبی هم دارد. از جمله مسائل جمعیت‌شناسی و تمایل به خشکاندن ریشه تروریست و غیره. از سوی دیگر در حال حاضر باید دولت بر این نکته پافشاری کند، ولی این قضیه نباید به صورت عقب‌نشینی یک‌جانبه صورت گیرد و این همان موضوعی است که نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه اسرائیل را مجبور کرده که بگویند در

سال آینده مسأله همکاری با فلسطین را بررسی خواهند کرد. به نظر من هم این مسأله‌ای است که باید رسیدگی شود. در راستای همکاری آرام بین اعراب سنی بر ضد ایران، رسیدن به یک توافق با اسرائیل بسیار مهم است. امروزه، زمینه هم برای این موضوع مساعد است.

❖ ارزیابی شما از عملکرد بوش درباره این بحران چیست؟

به نظر من بوش نسبت به حل این بحران حسن نیت داشت، اما عملکردش خوب نبود. نظریه مهلت دادن به اسرائیل برای نابود کردن موشک‌های حزب‌الله و آزادسازی جنوب لبنان بسیار خوب بود، اما روش اجرای آن طوری بود که آثار بدی برای امریکا داشت و همه تصور کردند که امریکا راه‌های ایجاد آتش‌بس را بسته و به عمد جنگ را طول می‌دهد و باعث ادامه درگیری‌ها و کشتار مردم در دو طرف درگیری می‌شود، کیسینجر به مسائلی نظیر این قضیه

به این صورت نمی‌پرداخت. او در جنگ ۱۹۷۳ م علی‌رغم اینکه به اسرائیل وقت کافی برای تحقق اهدافش داد، اما عملکردش تأثیرات منفی زیادی نداشت.

مشکل دوم در زمینه عملکرد مدیریتی امریکاست که به دولت لبنان اجازه تسلط را بر جنوب داده است. در صورتی که جنوب لبنان باید از وجود حزب‌الله خالی شود و اسرائیل نیز نمی‌تواند در این زمینه کاری انجام دهد. به هر حال همچنان حزب‌الله در جنوب لبنان است و ارتش لبنان به علت ضعف موجود نمی‌تواند با او درگیر شود، نیروهای بین‌المللی نیز آن قدر ضعیف هستند که حتی فکر رفتن به آنجا و جنگیدن را با

نظریه عقب‌نشینی از کرانه باختری و ساخت دیوار حائل از ابتدا نشانه کوتاهی (قصور) مسئولین بود. همان‌طور که در غزه نیز این حرکت به اشتباه صورت گرفت. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دیوار حائل راه حل مناسبی نیست، چرا که به وسیله موشک‌ها و تونل زدن به راحتی می‌توان از آن گذشت. درست است که این دیوار مقداری از امنیت کشور را تأمین و تروریست‌های انتحاری را مهار می‌کند ولی راه‌های بهتری نیز برای این قضیه وجود دارد. اسرائیل باید در مرزهایش امنیت ایجاد کند.

حزب‌الله نمی‌کنند.

❖ دولت بوش ۲۳۰ میلیون دلار به این قضیه اختصاص داده است؟

بله، این گام مثبتی بود، اما باید این مبلغ به ۵۵۰ میلیون دلار می‌رسید. همچنین باید کنفرانس کمک‌های مالی ترتیب می‌داد... ولی دولت این بار دچار تردید شد و عکس‌العمل خوبی از خود نشان نداد... سیاست‌های بوش در منطقه با مشکلات زیادی روبه‌روست.